

## درباره زندگی و آثار و شعر شفیعی کدکنی

محمدرضا شفیعی کدکنی در 19 مهر 1318 در کدکن (روستایی بین نیشابور و تربت حیدریه خراسان) زاده شد. او تنها فرزند حجت‌الاسلام میرزاحمد شفیعی کدکنی است که هرچند همه مراحل تحصیلات حوزوی را در مشهد به پایان رسانده بود، اما هرگز به کسوت روحانی درنیامد و از حاصل کشت و کار در زمین خود، در همان روستای کدکن، زندگی خود و همسر و فرزند را تأمین می‌کرد. او از شاگردان عبدالجواد ادیب نیشابوری، معروف به "ادیب اول" بود. ادیب مدرّس و ادیبی طراز اول از شاعران دوره مشروطه بود که بر شعر و ادبیات فارسی و عربی تسلطی شگفت‌انگیز داشت. بیش از چهل سال در حوزه علمیه مشهد تدریس کرد و شاگردانی پرورد که ملک‌الشعرا بهار و بدیع‌الزمان فروزانفر از نامدارترین ایشانند. ادیب دوم محمدتقی ادیب نیشابوری بود که شهرتش در تسلط بر ادبیات فارسی و عربی و علوم معقول و منقول در زمانه خود بسیار بود و شفیعی او را «استاد یگانه ادبیات عرب و بلاغت دستوری در حوزه علمی خراسان» می‌داند.

ناگفته نماند جز عبدالجواد و محمدتقی ادیب نیشابوری، که ایشان را "ادیبین" می‌گفتند، ادیب پیشاوری نیز در زمانه خود استادی نام‌آور بود. او در نوجوانی از پیشاور، (که امروز در قلمرو پاکستان است)، از راه غزنین و هرات به خراسان مهاجرت کرد و در مشهد مقیم شد. در فضل و فضیلت و زهد و قناعت و مناعت ادیب پیشاوری بسیار گفته‌اند. گویا جز علامه قزوینی و علی‌اکبر دهخدا رجال سیاسی

عصر، اشخاصی چون وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه و ذکاء‌الملک فروغی نیز محضر درس او را درک کرده‌اند. در مراتب حشمت و حرمت ادیب‌پیشاوری گفته‌اند که تیمورتاش (سردار معظم خراسانی)، وزیر مقتدر دربار رضاشاه، پس از آن که به خدمت استاد رسید با افتخار گفت «استاد به بنده اجازه نشستن فرمودند!» گویا استاد فروزانفر هم ادیب‌پیشاوری را در فضل بر ادیبین برتری می‌داد، درحالی که ایرج میرزا که مراتب فضل و کمال هر سه استاد ادیب را درک کرده بود، در "عارف‌نامه"ی معروفش تلویحاً و تلمیحاً ادیبان نیشابوری را بر ادیب‌پیشاوری ترجیح می‌دهد:

برابر جان خراسان است این‌جا	سخن گفتن نه آسان است این‌جا
خراسان مردم باهوش دارد	خراسانی دو لب ده گوش دارد
همه طلاب او دارای طبعند	نه تنها پیرو قراء سببند
خراسان جا چو نیشابور دارد	که صد پیشی به پیشاور دارد

شفیعی کدکنی مقدمات دروس طلبگی را نزد پدر آموخت و نزد استاد محمدتقی نیشابوری ادبیات عرب، سیوطی، مغانی، مطول، مقامات حریری و علم عروض را طی سال‌ها فراگرفت. سپس مرحله سطح (شرح لمعه، معالم و قوانین) را نزد میرزا احمد مدرس یزدی به درس آموخت و رسائل، مکاسب و کفایه را نزد شیخ هاشم قزوینی فراگرفت. دوره خارج اصول را نیز نزد او و خارج فقه را نزد آیت‌الله سیدمحمدهادی میلانی آموخت. شرح منظومه را نزد پدر و فلسفی اصفهانی و آیت‌الله میرزااحسین فقیه سبزواری فراگرفت. او مجموع دوره‌های یادشده را در سن بیست‌وچهارسالگی به پایان برد. گفته‌اند که قوت حافظه او تا به آن‌جا بود که در هفت سالگی الفیه ابن مالک را در هزار بیت به عربی ازبر داشت!

با این همه دل و جان طلبه جوان از همان روزگار جوانی بسته و وابسته ایران و شعر ادب فارسی بود.

خود می‌گوید روزی که دیوان فرخی سیستانی از دوستان  
همسالش به دستش  
می‌رسد، زبان شاعر در وصف طبیعت چنان او را سرمست  
می‌کند که به سوی کتابفروش شهر می‌شتابد و از او  
دیوان شاعر را می‌خواهد و با شوق بسیار شعرهای آن  
را ازبر می‌کند.

در همان روزها، روزی به تصادف در مشهد، با  
استاد سید احمد خراسانی دانشمند  
زبان‌شناس و زبان‌دان و از یاران سید احمد کسروی  
برخورد می‌کند. او در همان نخستین گفت‌وگو پی به  
ذوق و هوش و استعداد جوان طلبه می‌برد و او را به  
ادامه تحصیل در دانشکده ادبیات برمی‌انگیزد، اما  
او که هرگز به مدرسه رسمی نرفته بود در مطالعه‌ای  
گذرا مطالب درسی آن را از دبستان تا دبیرستان، در  
قیاس با درس‌های طلبگی، ساده و سطحی می‌یابد.  
امتحان

می‌دهد و شاگرد اول می‌شود!

در پی معرفی سید احمد خراسانی به دیدار استاد  
دکتر علی‌اکبر فیاض، بنیانگذار دانشکده ادبیات  
دانشگاه مشهد، استاد در ادبیات و فلسفه، دانشمندی  
که بر زبان‌های انگلیسی و فرانسوی و روسی و یونانی  
و لاتین احاطه داشت می‌رود و به راهنمایی او در  
امتحان ورودی آن دانشکده شرکت می‌کند و شاگرد اول  
می‌شود! در 1344، پس از پایان دوره لیسانس  
(کارشناسی) در زبان و ادبیات فارسی و کسب مقام  
اول و بهره‌مندی از درس استادانش دکتر فیاض، دکتر  
غلامحسین یوسفی، دکتر احمدعلی رجایی بخارایی، دکتر  
جلال متینی و دیگران، برای تکمیل درس در دوره  
دکتری راهی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران می‌شود و  
پس از طی درس‌های این دوره در شهریور 1348 از  
رساله بدیع و درخشان خود درباره "صور خیال در شعر  
فارسی تا پایان قرن پنجم هجری"، به راهنمایی

استاد دکتر خانلری دفاع می‌کند و با درجه بسیار خوب قبول می‌شود. پس از پایان کار دکتر خانلری در نامه‌ای به رییس دانشگاه تهران درخواست استخدام او را برای کار تدریس می‌کند. استاد فروزانفر زیر همین درخواست به تأیید می‌نویسد: «احترامی است به فضیلت».

### سلوک شخصی

دوستی پنجاه و چند ساله با شفیعی کدکنی از سعادت‌های زندگی من بوده است. انس و الفت شخصی و همنشینی و همسایگی و همخانگی با او در آفاق عالم، از آکسفورد در انگلیس و پرینستون در امریکا و توکیو در ژاپن و سفرهای بسیار به نقاط پراکنده عالم و شهرها و روستاهای ایران موجب شده که از همه زوایا و خفایای خلیقات و سلوک شخصی او آگاه شوم و ضعفها و قوت‌هایش را بشناسم. او طلبه‌ای است با تمام خصوصیات استغنا و زهد و تقوا و پارسایی و مناعت طبع و حرص در یادگیری که از قرون وسطا به جهان مدرن پرتاب شده است. به معنی واقعی کلمه "طلبه" است. می‌تواند روزها را با نان و ماستی در گوشه اتاقش به سر آورد، اما نمی‌تواند بی‌کتاب و قلم و کاغذ سر کند. فضائل ذاتی و اکتسابی او، از حدت ذهن و هوش فوق‌العاده گرفته تا عقل نقاد و ذوق سرشار، از او اعجوبه‌ای ساخته که در میان معاصران ما هم‌تا ندارد. اما تناقض در این‌جاست که طلبه ما همان‌گونه که علوم حوزوی را تا کسب درجه اجتهاد ملکه ذهن خود کرده، در عالم فلسفه غرب در آراء افلاطون و ارسطو و کانت و دکارت و اسپینوزا تا هگل و مارکس و راسل و ویتگنشتاین تأمل کرده و همه را مورد توجه قرار داده است. احاطه کم‌نظیرش بر آثار مکتوب و میراث عظیم فرهنگ و ادبیات ایرانی، در

کنار آگاهی و تسلطش بر نظریات نقد ادبی مدرن جهانی و قدرت حافظه و نیروی استنباط و استدراک و بینش علمی و عقلانی او موجب شده که بیشترین سهم را در نقد ادبی معاصر ایران داشته باشد. او در روشنای هوش سرشار خود در حوزه تحقیقات ادبی نیز توانسته به آفاقی دست یابد که دیگران یکسره از آن محروم بوده‌اند. تئوری‌های بکر و بدیع او و راه و روش‌هایی که در تحقیقات ادبی و نقد شعر به دست داده، همراه با معیارها و ملاک‌های سازنده و اصطلاحات ابداعی‌اش همه و همه در کار تدریس و تحقیق شاگردان بسیارش، که استادان ادبیات و مطالعات ایرانی در ایران و جهان‌اند، راهنما و راهگشا بوده است.

موهبت تداعی معانی در کار تحقیق او را به نوعی شهود می‌توان تعبیر کرد که من موارد و شواهدی از آن را جای‌جای در کتاب‌ها و رساله‌های پژوهشی‌اش یافته‌ام و نمونه‌هایی از آن را در کتاب "شفیعی کدکنی و نقد ادبی"، که در دست انتشار است، آورده‌ام. سلسله این تداعی معانی گاه از مبحثی از منطق قدیم آغاز می‌شود و به تئوری روان‌شناسی مدرنی در غرب

می‌رسد و از آن‌جا به استناد نظریاتی از منتقدان ادبی جهان به موضوع مورد بحث باز می‌گردد و نتیجه‌ای سودمند و روشنگر می‌گیرد.

و اما مهم‌ترین خصلت شخص شفیعی کدکنی تناقضی است که در عواطف و افکارش وجود دارد. از یاد نباید برد که او شاعری است هنرمند و خود او وجود تناقض را در هنرمندان امری ناگزیر می‌داند. به نظر او «محور این تناقض وجودی هنرمندان می‌تواند از امور فردی و شخصی سرچشمه بگیرد و در حوزه امور تاریخی و اجتماعی و ملی خود را بنمایاند. حتی در ورای

مسائل تاریخی و اجتماعی در حوزهٔ الاهیات هم این تناقض خود را نشان دهد.»

چنین است که در جست‌وجوی ماهیت عقاید و آرای او نباید به یافتن آثار این تضاد و تناقض پرداخت. واقعیت این است: او در عین حال که آدمی برخوردار از ایمان استوار مذهبی است، در مباحث فلسفی که بر آن‌ها آگاهی دارد، جانب عقل و استدلال و تجربه را رها

نمی‌کند، تا آن‌جا که خوانندهٔ آثارش ممکن است از آن استنباط تمایلات مادی و الحادی کند.

مهم‌ترین جنبه از سلوک شخصی شفیعی کدکنی گریز و پرهیز اوست از جماعت و جمعیت و نطق و خطابه و سخنرانی و سخنوری و شعرخوانی. هرچند در این سال‌ها گاهی به خواهش و اصرار من یا به میل و مصلحت شخصی در بعضی مجالس در بزرگداشت دوستی حضور یافته، اما واقعیت این است که حضور در جمع لذتی به او نمی‌دهد و خسته‌اش می‌کند. در توجیه این خستگی و بی‌زاری گاه ناشنوایی و سنگینی گوش خود را بهانه می‌کند و گاه بی‌خوابی شب‌پیش‌را، اما به روی هم کمتر دیده‌ام که با دل و جان در مجمع شعرخوانی و شعرخوانان حاضر شود.

با این‌همه احوال از یاد نباید برد که شفیعی کدکنی شاعری است اصیل با خلاقیت هنری شگفت‌انگیز که گاه مولاناوار علیه احکام مسلط‌دین و حکومت طغیان می‌کند. من اگر بیش از پنجاه سال با او نزیسته بودم نمی‌توانستم حالات و مقامات واقعی او را گزارش کنم. سلوک او در زهد گاهی حکایات حسن بصری و ابراهیم ادهم و در عرفان روایات ابوالحسن خرقانی و بایزید بسطامی را به یاد می‌آورد که به آسانی از سر زخارف دنیوی گذشته‌اند.

من خود شاهد بوده‌ام که از دریافت جوایز نقدی بسیار گران (به دلار و به ۱۰۰۰) سر باز زده و از

برگزاری مجالس بزرگداشت و تخصیص مجلات و نشریات در ستایش از آثارش به شدت جلوگیری کرده است. چند سال پیش در امریکا، جمعی از شاگردانش، از ایرانی و انگلیسی و امریکایی و فرانسوی و آلمانی گرفته تا هندی و چینی و ژاپنی جشن‌نامه‌ای تهیه کرده و به استاد یارشاطر سپرده بودند. استاد نیز یادداشتی بر آن افزوده بود. من مطالب این جشن‌نامه را برای علی دهباشی از ئس آنجلس به تهران فرستادم، اما شفיעی طبق معمول از انتشارش جلوگیری کرد! ناگفته نماند که استاد یارشاطر در یادداشت خود یادآور شده بود که او در دوران دانشجویی‌اش در ایران شاگرد ملک‌الشعرا بهار و بدیع‌الزمان فروزانفر بوده، اما از آنجا که این دو بزرگوار جز عربی با زبان‌های اروپایی آشنا نبوده‌اند، فضل شفיעی کدکنی را نداشته‌اند. او افزون بر فضاثل و کمالات این دو استاد در فرهنگ و معارف ایرانی و اسلامی، به دلیل تسلط بر زبان انگلیسی و توانایی استفاده از منابع و مآخذ معتبر جهانی در نقد ادبی و تصحیح متون، فضل بیشتری بر ایشان دارد.

### آثار در تالیف و تحقیق و تصحیح

پیش از پرداختن آثار شفיעی کدکنی به عنوان یک مؤلف و محقق بسیارخوان و بسیاردان جا دارد از آغاز شهرت او یاد کنم:

در فاصله سال‌های 1335 تا 1340 غزل‌هایی با تخلص "غواص" از شاعر گمنامی مقیم رشت در نشریات آن روز منتشر می‌شد که بر سر زبان‌ها می‌افتاد. از جمله غزلی با مطلع

ای‌وای بر اسیری کز یاد رفته باشد در دام مانده باشد صیاد رفته باشد

شهرت این غزل‌ها تا به آنجا بود که شهریار، شاعر معروف روزگار، در ستایش شاعر شعر گفت و نیما

یوشیج شاعر سنتستیز به دیدارش رفت و از او به عنوان «بزرگترین غزل‌سرایی که تاکنون دیده» یاد کرد.

تا اینکه مقاله‌ای از شاعر و محقق جوان در روزنامه خراسان سال 1340 در آمد که از حزین لاهیجی، شاعر سبک هندی قرن دوازدهم هجری، به عنوان شاعر واقعی آن غزل‌های معروف یاد می‌کرد. نوشته بود: «طی مطالعاتش در کتابخانه آستان قدس رضوی در مطالعه تذکره‌های عصر صفوی چاپ هند غزل‌های آشنایی یافته از حزین لاهیجی. و این همان غزل‌هاست که به نام "استاد کاظم غواص" چاپ و منتشر می‌شود.» شفیع‌ی سال‌ها بعد در کتاب "پیرامون شعر حزین لاهیجی و نقد ادبی در سبک هندی" که بارها تجدید چاپ شد توضیح بیشتری داد.

و اما من اولین مقاله اصیل و بدیعی که از شفیع‌ی کدکنی خواندم، تحقیقی ناب بود درباره "کهنه‌ترین نمونه شعر فارسی" به تاریخ 16 فروردین 1342 که شاعر ارجمند معاصر مهدی اخوان ثالث به عنوان ارمغانی از سفر خراسان برای سیروس طاهباز، سردبیر مجله آرش، به تهران آورده بود، با این یادداشت بر صدر مقاله:

«شفیع‌ی کدکنی (م. سرشک) جوانی است بیست‌وسه چهار ساله از کدکن، از محال-زاه (تربت حیدری) خراسان. صاحب طبع و اهل خواندن و اندیشیدن و سرودن. "طلبه" وار می‌خواند، اما اندیشیدنش و سرودنش در عالم رهایی و آزادی است. اگر همچنان که تاکنون پیش آمده است هم بیاید من به شعر او امیدوار خواهم بود. او همان کسی است که چندی پیش مسأله "استاد غواص" را در "شعر" معاصر حل کرد و نشان داد که ایشان همان "مرحوم حزین لاهیجی" اند...<sup>1</sup>

1. آرش، مجله، شماره 4، ص 18، تهران، 1342.

آثار شفیهی کدکنی در تألیف و تحقیق و تصحیح، در تعدد و تنوع، تا آنجاست که در این مجال تنها می‌توان اشارتی به چند کتاب مهم او کرد.

**صور خیال در شعر فارسی:** در دو بخش فراهم آمده است. بخش اول به طرح کلی مسائل مربوط به صورت خیال (image) و نقد و تحلیل آراء علمای بلاغت اسلامی و مقایسه آن با تئوری‌های منتقدان مدرن اروپایی پرداخته و در بخش دوم مباحث و مسائل بخش اول را در انطباق با یکیک شاعران مهم فارسی‌گوی، تا پایان قرن پنجم هجری بررسی کرده است.

در این تحقیق صورت خیال (ایماژ) را که شامل تشبیه، استعاره، مبالغه، کنایه، مجاز و تشخیص است عنصر اصلی خیال‌انگیزی شعر دانسته شده و مانند ارسطو در "بوطیقا" (poetics) و خواجه نصیر در "معیارالاشعار" شعر را "کلام مخیل" شناخته است. به عنوان شاهدی بر این تعریف این نمونه از نخستین شاعران پارسی‌گو آورده شده:

امروز اگر مراد تو برناید	فردا رسی به دولت آبا بر
چندین هزار امید بنی‌آدم	طوقی شده به گردن فردا بر

تصویر ذهنی شاعر از "فردا" به صورت زنی زیبا آمده که "گردن‌بندی" از "امید" به گردن دارد و این تصرف ذهنی شاعر را در برقراری نسبت میان انسان و طبیعت و واقعیت مادی و معنوی می‌نمایاند.

ناگفته نماند که مؤلف "صور خیال" بعدها با آشنایی با تئوری‌های منتقدان روسی در نقد شعر نظر خود را تغییر داد و در کتاب "موسیقی شعر" "فرم" و صورت و ساختار را به جای صورت خیال و "ایماژ" عنصر اصلی و ذاتی شعر دانست، زیرا بسیاری از آثار شعر در ایران و جهان، از جمله در سعدی و حافظ، می‌توان یافت که به دور از هرگونه تشبیه و استعاره و مجاز شعر محض‌اند. درعین‌حال صور خیال بسیار در شعر فارسی آمده، از «شب تاریک و بیم موج و گردابی

چنین حائل» حافظ گرفته تا این بیت سنایی، صورت خیال شاعر را نشان می‌دهد:

بمهرص ار شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا

**موسیقی شعر:** چاپ اول کتاب در 1358، به عنوان پایان‌نامه تحصیلات دانشگاهی مؤلف در دوره لیسانس (کارشناسی) دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد منتشر شد. بیشترین مباحث کتاب درباره وزن و قافیه و نقش موسیقیایی قافیه و ردیف بود از نگاهی تازه، اما ده سالی بعد که "موسیقی شعر" با بخش‌هایی افزوده انتشار یافت، از نظر تنوع موضوعات و تأمل بیشتر مؤلف در شعر فارسی ارزش و اعتبار بیشتر پیدا کرد. پیش از هر موضوعی در "موسیقی شعر" تغییر عقیده مؤلف در تعریف شعر جلب توجه می‌کند که برخلاف نظر پیشین خود که صورت خیال را عنصر اصلی و ذاتی شعر دانسته بود، در این کتاب، با یکی از فرمالیست‌های روس (ویکتور شکلوسکی)<sup>2</sup> هم‌عقیده می‌شود و شعر را "رستاخیز کلمات" می‌داند، زیرا به گمان او کلمات در زبان روزمره با کاربرد مکرر تأثیر معنایی خود را از دست می‌دهند و می‌میرند، اما در شعر این مردگان، در کاربرد تازه زندگی می‌یابند. آشنایی-زدایی (defamiliarization) یکی از وجوه این رستاخیز است در کلمات. بنابراین در این تعریف صورت و ساختار و معماری زبان است که سازنده اصلی شعر است. ناگفته نماند که تغییر نظر شفیع در تعریف شعر حاصل آشنایی او با کتاب فرمالیسم روسی (Russian Formalism) اثر ویکتور ارلیک<sup>3</sup> است در سفر فرصت مطالعاتی به آکسفورد انگلیس در 1353 / 1975.

شعر منثور (Prose Poem)، شعر آزاد از وزن و قافیه، از مباحث قابل توجه "موسیقی شعر" است. در این

2. Victor Shklosky

3. Victor Erlich

مبحث دربارهٔ زمینهٔ تاریخی این نوع شعر و شاعران آن در اروپا و در ایران اطلاعاتی سودمند به دست داده شده است.

ناگفته نماند آنچه که امروز در ایران به غلط به نام "شعر سپید" معروف شده ترجمه‌ای است لفظی از "blank verse" که در اصطلاح اصلی شعری است که وزن دارد، اما قافیه ندارد. صفت blank (سپید، نانوخته) اشاره دارد به خالی بودن جای قافیه.

به گمان شفيعی در ایران امروز شعر منثور (شعر آزاد از وزن و قافیه) تنها منحصر به احمد شاملوست که درخور ارزش و اعتبار است، بخش مهمی از این اعتبار محصول هنرمندی و آگاهی اوست به اسرار کلام و کلمات. او هنرمندانه موسیقی کلمات را جانشین موسیقی عروض سنتی شعر فارسی کرده است.

شفيعی با توضیح موسیقی شعر در چهار صورت موسیقی بیرونی (عروضی)، موسیقی کناری (قافیه و ردیف)، موسیقی درونی (جناس، قافیه‌های میانی و همخوانی مصوت‌ها و صامت‌ها) و موسیقی معنوی (انواع هماهنگی-های معنایی درونی یک مصراع یا چند مصراع). یادآور می‌شود اگر شاملو از موسیقی بیرونی (عروضی) بهره نمی‌گیرد و موسیقی کناری نیز همواره در خدمت شعر او نیست، اما توانایی زیادی در بهره‌گیری از موسیقی درونی و موسیقی معنوی کلمات دارد، تا آنجا که خوانندهٔ شعر او از یاد می‌برد که شعر او موزون به وزن عروض نیست.

در مباحث دلپذیر "موسیقی شعر" نکته‌های آموختنی بسیاری در موسیقی شعر شاهنامهٔ فردوسی و غزل‌های مولوی و حافظ آمده که نه تنها بر دانش خواننده در کشف اسرار بلاغت این شاعران می‌افزاید بلکه بینشی به ایشان می‌دهد تا از زیبایی‌های پنهان شعرشان بهرهٔ بیشتر گیرند.

**رستاخیز کلمات:** درس‌گفتارهایی است درباره تئوری فرمالیست‌های روسی است در ادبیات براساس کتاب ویکتور ارلیک، که به علت دشواری اصطلاحات روسی و ترجمه‌ناپذیر بودن آنها درک بعضی تئوری‌ها، حتی در روایت انگلیس آن نیز آسان نیست.

اما به هر حال شفיעی به گفته خود نخواسته در روایت فارسی تئوری فرمالیست‌ها در حد مترجم باقی بماند، بلکه در انطباق آن تئوری‌ها با شعر فارسی کوشیده هر جا لازم دانسته توضیح دهد و تبیین کند.

به گمان شفיעی شعر محصول تمام هنر‌سازها (artistic devices)، از قبیل تشبیه و تمثیل و استعاره است در صورت و ساختار شعر. او متن ادبی را از دیدگاه فرمالیست‌ها آینه‌ای می‌داند از تصویرها و تعبیرهایی که شاعر آن را در متن شعر خود انتظام می‌دهد. با این همه او یادآور می‌شود که مطالعه درباره فرم تضادی با مطالعه تاریخی و اجتماعی ادبیات و هنرها ندارد. او تأکید می‌کند که در "رستاخیز کلمات" غرض او روایت تاریخی شکل‌گیری جریان فرمالیسم روسی است نه دفاع از آن. او با اشاره به گفته برتولت برشت که «هر که با یک تئوری وارد شود باخته» تأکید می‌کند نمی‌خواهد مبلغ فرمالیست‌های روس باشد، بلکه قصدش شناساندن آراء آنهاست به دانشجویان.

و اما در "رستاخیز کلمات" مقاله "ساختار ساختارها" قابل توجه است. در این مقاله براساس تئوری موکاروفسکی هر واژه، به اعتبار صامت‌ها و مصوت‌ها و آرایش آن در کوچکترین واحد معنی‌دار، تکواژ (morpheme) یک ساختار است. این تکواژ درون ساختار بزرگتری از یک نوع (ژانر) ادبی قرار می‌گیرد و آن ساختار در ساختار بزرگتری که مجموعاً سبک شعر را می‌سازد.

براساس تئوری لوی اشتراوس و ساختگرایان مکتب پراگ، هرگونه تغییری درون یک ساختار بر مجموعه عناصر سازنده آن تأثیر می‌کند. محال است در دوره تاریخی یک جامعه، که ساختار ساختارها، یا کل ساختار یک جامعه در انحطاط به سر می‌برد عناصر فرهنگی آن مجال رشد داشته باشند.

به گمان شفییعی در انطباق این تئوری با وضع جامعه ایران در قرن چهارم هجری (دهم میلادی)، که عصر خردگرایی و غلبه معتزلیان و آزادی خرد و اندیشه بوده، شاعرانی چون فردوسی و ناصرخسرو و خیام و دانشمندانی مانند زکریای رازی و ابوریحان بیرونی و ابن سینا و عارفانی از نوع بوسعید و ابوالحسن خرقانی و بایزید بسطامی ظهور کردند، در حالی که در دوره انحطاط عصر صفوی و قاجار به جای دانشمندان فرزانه پیشین فیلسوفانی از نوع ملاصدرا و میرداماد و حاج ملا هادی سبزواری و شاعرانی مانند فروغی و عراقی و صبا و سروش سر برآوردند. نتیجه این‌که در عصر آزادی خرد و اندیشه و غلبه معتزلیان بوده که عناصر فرهنگی مجال رشد و پیشرفت داشته‌اند، در حالی که در عصر اشاعره و اهل سنت و جماعت و سیطره استبداد و اختناق همه عناصر فرهنگی رو به انحطاط و زوال آوردند.

**زبان شعر در نثر صوفیه:** مضامین این کتاب براساس این تئوری مؤلف بنا شده که «عرفان نگاهی هنری و زیبایی‌شناسانه است به الیهات». به عبارت دیگر عرفان اصیل جز در یک زبان زیبای هنرمندانه امکان تحقق ندارد.

شفییعی در جستجوی زبان شعر عارفان، گمان دارد آنجا که نثرشان، به انحراف از هنجار طبیعی و عادی می‌رسد به شعر پهلو می‌زند و در اوج خود وجوه موسیقایی و ایقاع (rhythm) می‌یابد. او نمونه‌های هنرمندانه آن را در آثار عارفانی مانند عطار،

بوسعید، بایزید، ابوالحسن خرقانی و عین‌القضات می-  
جوید و با نقل آن خواننده را سرمست می‌کند.  
به راستی تنها شفیع کدکنی می‌توانسته با نیروی  
شهود شاعرانه خود گوهر پنهان شعر را در آثار  
پراکنده نثر عارفان بیابد:  
... روشن‌تر از خاموشی چراغی ندیدم

و سخنی از بی‌سخنی نشنیدم  
ساکن سرای سکوت شدم  
و صُدره صابری در پوشیدم  
مرغی گشتم،  
چشم او از یگانگی  
پر او از همیشگی  
در هوای بی‌چگونگی می‌پریدم  
کاسه‌ای بیاشامیدم، که هرگز تا ابد  
از تشنگی او سیراب نشدم

بایزید بسطامی، قرن سوم هجری

قریحه نبوغ‌آمیز شفیع را در برخورداری از موهبت  
تداعی معانی، گذشته از دستیابی او به زبان شعر در  
نثر صوفیه، در یادداشت او در این کتاب با عنوان  
"در مرز میان تصور و تصدیق" نیز می‌توان دید.  
در این یادداشت، در آغاز نویسنده می‌گوید از  
آموخته‌های کودکی به یاد دارد که در آنچه در ذهن  
آدمی نقش می‌بندد تصور است یا تصدیق. در علم منطق  
هر ادراکی که حکمی در آن بیان شود تصدیق است و  
غیر از این صورت، تصور است.

تا همین‌جا می‌توان به مراتب تسلط شفیع به مباحث  
قدیم پی برد و دریافت آنچه را که در دوران طلبگی  
آموخته به‌خوبی به یاد دارد و می‌تواند به مناسبت  
در مقدمه بحث به آن استناد کند. اما در پی این  
اشاره مسئله‌ای را دور از منطق مطرح می‌کند و آن  
"ادراک بلاکیف" زیبایی است. به این معنی که آدمی  
به هنگام التذاذ از یک پدیده هنری و در لحظه

استغراق در تجربه ناب عرفانی در مرزی میان "تصور" و "تصدیق" ایستاده است. همان‌گونه که نقدها در قلمرو معرفت‌شناسی الاهیات به طور "وراء عقل" رسیده بودند ما هم در ادراک زیبایی به طور وراء تصور و تصدیق می‌رسیم و نفس التذاذ از آن حالت بهجت حاصل از برخورد با پدیده هنری را ملاک قرار می‌دهیم و جویای مسئله تصور و تصدیق، در معنی منطقی آن نمی‌شویم.

در اینجا نویسنده به مفهوم "دانستن" می‌پردازد که به معنی انطباق کامل صورت شیء یا یک مفهوم است که در ذهن به روشنی حاصل شده باشد. حال اگر شرط التذاذ از یک گزاره را دانستن آن فرض کنیم، التذاذ از بسیاری گزاره‌های هنری امکان‌پذیر نخواهد بود، زیرا چه‌بسا انطباق کامل با صورت شیء یا مفهوم در ذهن حاصل نشود. اما طبق تئوری گشتالت<sup>4</sup> امکان دارد پاره‌های به هم پیوسته از یک کل اثر هنری را احساس کنیم، بی آن‌که مفردات و عناصر آن را ادراک کرده باشیم. همچنان که چشم تمایز رنگها را به هنگام تجزیه در منشور احساس می‌کند، اما قادر به تعیین حد و مرز رنگها نیست، زیرا از لحاظ علمی چنین مرزی وجود ندارد.

می‌بینیم که شفיעی در تحلیل نظریه خود در باب زیبایی، با استناد به یک تئوری در روان‌شناسی مدرن، می‌کوشد خواننده را متوجه مفهوم پیچیده التذاذ در مسائل هنری و ادبی کند. در همین‌جاست که گفته‌ای از الیوت، شاعر و منتقد انگلیسی، در ذهنش تداعی می‌کند و لازم می‌بیند که به آن استناد کند: «با شعر اصیل می‌توان رابطه برقرار

4. گشتالت (Gestalt) نظریه‌ای در روان‌شناسی است که در آن پدیده‌ها پیش از آن‌که همچون مجموعه‌ای از اجزای جدا از یکدیگر در نظر گرفته شوند به صورت کل انداموار دیده می‌شوند. بنا بر این نظریه کل هر چیز را بیش از عناصر و اجزای آن باید در نظر گرفت.

کرد، پیش از آنکه آن را فهمید». *Genuine poetry can communicate before it is understood.*<sup>5</sup>

اما سلسله تداعی‌ها در ذهن محقق تیزهوش به همین‌جا ختم نمی‌شود. او در پی منشأ گفته‌ی الیوت به یاد گفته‌ای از شکسپیر در نمایشنامه‌ی *اتلو می‌افتد* که «من خشم تو را از کلام تو درمی‌یابم، بی‌آنکه کلمات آن را دریافته باشم». *I understand a fury in your words but not the words.*<sup>6</sup>

با مطالعه‌ی همین یادداشت کوتاه می‌توان دریافت که ادیب و منتقد ما علاوه بر تسلط و اشراف عالمانه بر زبان‌ها و منابع گوناگون از موهبت تداعی معانی و حضور ذهن و شهود شاعرانه‌ای برخوردار است که گویی همه‌ی شواهد مناسب را در گنجینه‌ی حافظه‌ی خود آماده دارد و قادر است بی‌هیچ تأملی هر یک را در جای خود احضار کند.

**با چراغ و آینه:** از آخرین آثار پرمایه‌ی شفیع‌ی است در تحقیق ریشه‌های شعر معاصر ایران.

به گمان او تمام تحولات شعر مدرن ایران تابعی است از متغیر ترجمه‌ی ادبیات و شعر اروپایی به زبان فارسی. به این ترتیب تمام بدعتها و بدایعی که شاعران متجدد ایران در این صد ساله‌ی اخیر پدید آورده‌اند حاصل آشنایی آنهاست با ادبیات و فرهنگ مغرب‌زمین. این تحول شامل زبان شعر، تصویرها و ایماژها، موسیقی شعر و دیگر نوآوری‌هاست.

مؤلف در کتاب *"با چراغ و آینه"* با باریک‌بینی شگفت‌انگیزی، با ارائه‌ی شواهد بسیار نشان داده که چگونه ایرج و بهار و پروین از شعر لافونتن فرانسوی الهام گرفته‌اند و نیما یوشیج، از نظر نگاه به طبیعت و اشیاء از شاعران رمانتیک فرانسه تأثیر پذیرفته است.

5. T. S. Eliot, *Selected Essays, 1917-1937*, New York: Harcourt, Brace & Company Inc., 1932, p. 238.

6. Shakespeare: *Othello*: Act 4, Scene 2.

به گمان شفیعی حاصل همه این تأثیر و تأثرات فرخنده موجب شده که شعر فارسی از کلیشه‌های زبانی و معنایی عقرب زلف و کمان ابرو و بادام چشم نجات پیدا یابد و به زندگی امروز توجه کند.

شفیعی در "با چراغ و آینه" نشان می‌دهد که شعر شاملو و اخوان و فروغ و سپهری تا چه حد حاصل آشنایی آنهاست با شعر شاعرانی مانند مایا کوفسکی، برشت، الوار، لورکا، آراگون و الیوت، که در دفترهای "هوای تازه" از شاملو، "تولدی دیگر" فروغ فرخزاد، "زمستان" و "آخر شاهنامه" اخوان ثالث و "حجم سبز" سهراب سپهری بازتاب داشت و این همه هوای تازه‌ای را وارد فضای محدود و بسته شعر معاصر فارسی کرده است.

ناگفته نماند که در "با چراغ و آینه"، شفیعی ضمن ارزیابی واقع‌بینانه از شاعران پیشرو به آثار شاعرانی مانند پرویز خانلری، گلچین گیلانی، فریدون توللی، فریدون مشیری و نادر نادرپور هم پرداخته و سهم آنها را در تجدید شعر فارسی نشان داده است.

### شعر شفیعی کدکنی

جمع میان محقق و شاعر ظاهراً از مقوله جمع اضداد است. تحقیق از مقوله کوشش است و شاعری جوشش. اما تحقق این جمع اضداد از محقق شاعر ما چهره‌ای متناقض‌نما (paradoxical) ساخته است. سختگیری و سختکوشی او در اوراق کهن و نسخه‌های خطی قدیمی برای دستیابی به یک نام و یا یک واژه مهجور با سرودن شعر که نیازمند رهایی و آزاد کردن درهای شهود برای واردات ذهنی و حسی است نشان‌دهنده این تناقض است. اما به هر حال قولی که جملگی بر آنند این است او در هر دو قلمرو تحقیق و شعر کامیاب بوده است.

آثار او در قلمرو شعر عبارت است از:

1. زمزمه‌ها: نخستین دفتر شعر او یادگار سال‌های نوجوانی و جوانی (37 تا 1341) دربرگیرنده شعرهایی از نوع غزل که هرچند شاعر به این آثار خود علاقه و عقیده چندان ندارد، اما اهل شعر بسیاری از آن‌ها را ازبر دارند و در موسیقی با آواز و ترانه خوانده شده است.

2. شبخوانی 3. از زبان برگ 4. در کوچه باغ‌های نیشابور 5. مثل درخت در شب باران 6. از بودن و سرودن 7. بوی جوی مولیان 8. هزاره دوم آهوی کوهی (مشمولبر پنج دفتر: مرثیه‌های سرو کاشمر، خطی ز دل‌تنگی، غزل برای گل آفتابگردان، در ستایش کبوترها و ستاره دنباله‌دار) "طفلی به نام شادی" آخرین کتاب شعر اوست شامل پنج دفتر (زیر همین آسمان و روی همین خاک، هنگامه شکفتن و گفتن، از همیشه تا جاودان، شیپور اطلسی‌ها و در شب سردی که سرودی نداشت). "طفلی به نام شادی" گویای حال و روزگار امروز مردم ماست:

طفلی به نام شادی، دیریست گم شده است

با چشم‌های روشن براق

با گیسوی بلند به بالای آرزو

هر کس ازو نشانی دارد ما را کند خبر

این هم نشان ما:

یک سو خلیج فارس

سوی دگر خزر

شعرهای شاعر بیشتر کوتاه است. در کمال ایجاز در صورت و ساختاری استوار. این شعر او، در ده کلمه، با جهانی معنا در پس پشت خود، بر ذهن‌ها و زبان‌هاست:

آخرین برگ سفرنامه باران،

این است:

که زمین چرکین است.

و این شعر او با همه تعریضها و تلمیحاتش به  
باور ساده دلان، در روزهای پس از انقلاب تا به  
امروز، بر سر زبان‌هاست:

زان پس که صد هزار شقایق

به کوه و دشت

پرپر شده‌ست

در ره آن سرخ انتظار

از گرمجای گوشه مطبخ

پیاز پیر

– با ریش و ریشه‌ای که فروخته در سبد –

افراشته‌ست رایت سبزی

که این منم

آیین آن بهار

و این هم شعر کوتاه دیگری با نام "معجزه":  
خدایا!

زین شگفتی‌ها

دلم خون شد، دلم خون شد:

سیاوشی در آتش

رفت و

زان سو

خوک بیرون شد

و شعر گل‌های نقش کاشی در همین مایه:

گنجشک، در تمام زمستان،

ز اشتیاق

از بس که بهر باغ و بهار انتظار دید

گل‌های نقش کاشی مسجد را

در نیمه‌های دی

صبح بهار دید.

و شعر پاسخ:

هیچ می‌دانی چرا، چون موج،

در گریز از خویشتن، پیوسته می‌کاهم؟

زان که بر این پرده تاریک،

این خاموش نزدیک،

آنچه می‌خواهم نمی‌بینم،

و آنچه می‌بینم نمی‌خواهم.

و سرانجام این دو بیت حدیث نفس ما و تنهایی ما  
از بیماری جان‌گیر و جهان‌گیر:  
هرچند ز روزگار در رنج و غمیم  
وز دوری یکدیگر هماره نژمیم  
صد شکر که در سراچه کوچۀ دل  
همسایۀ دیوار به دیوار همیم